



...

خدایی که هست خدایی که داریم

خدارو باید بزرگ دید

بنده نیستن کسایی که خدایی که
می پرستن کوچیکه.

...



• درس نهم •

اگه خدا بزرگه، بزرگی ما
چه معنایی داره؟

تا این جا گفتیم: کسی که خدا رو بزرگ می‌بینه، اخلاصش بالا می‌ره، به خدا اعتماد می‌کنه، ترسش از بین می‌ره، آرامش پیدا می‌کنه، روی وعده‌های خدا حساب باز می‌کنه، ناامیدیش به طور کلی از بین می‌ره و تعریفش از عزت عوض می‌شه. توی این درس می‌خوایم در باره یکی از صفات خیلی خطرناک صحبت کنیم که اگه بخوایم از وجودمون بیرونش کنیم، اصلی‌ترین راهش ایمان و باور به بزرگی خداست.

یکی از بدترین حالات آدم اینه که خودش رو برتر از دیگران ببینه. خود برتری‌ینی چی هست؟ گفتگوی یکی از یاران امام صادق علیه السلام با ایشان رو بخونیم تا جواب این سؤال رو پیدا کنیم. حفص بن غیاث می‌گه:

امام صادق علیه السلام فرمود: هر که بر این باور باشد که از دیگران برتر است، او در شمار مستکبران است.
گفتم: «اگر گنهکاری را ببیند و به سبب بی‌گناهی و پاک‌دامنی خود، خویشتن را از او برتر بداند، چه؟»
امام علیه السلام فرمود: «هیئات، هیئات! چه بسا که او آمرزیده شود؛ اما تو را برای حسابرسی نگه دارند. مگر داستان

جادوگران موسی را نخوانده‌ای؟^۱.

خیلی این قصهٔ ساحرا توی جریان مبارزهٔ فرعون و حضرت موسی علیه السلام قابل تأمله؛ جادوگرایی که عشقشون تقرب بیشتر به فرعون بود. وقتی که بنا شد برن به میدان مبارزه با موسی علیه السلام این جوری با فرعون گفتگو کردن:

فَلَمَّا جَاءَ السَّحَرَةُ قَالُوا لِفِرْعَوْنَ أَئِنَّا لَنَا أَجْرًا
إِن كُنَّا نَحْنُ الْغَالِبِينَ * قَالَ نَعَمْ وَإِن كُمْ إِذَا لَمِنَ
الْمُقَرَّبِينَ.^۲

هنگامی که ساحران آمدند، به فرعون گفتند: «آیا اگر ما پیروز شویم، پاداش مهتمی خواهیم داشت؟» گفت: «(آری)، و در آن صورت شما از مقربان خواهید بود!»

همینا با یه فاصلهٔ کوتاه به کجا رسیدن؟

قَالَ لَهُمْ مُوسَىٰ أَلْقُوا مَا أَنْتُمْ مُلْقُونَ * فَالْقُوا
حِبَالَهُمْ وَعِصِيَّهُمْ وَقَالُوا بِعِزَّةِ فِرْعَوْنَ إِنَّا لَنَحْنُ
الْغَالِبُونَ * فَالْقَىٰ مُوسَىٰ عَصَاهُ فَإِذَا هِيَ تَلْقَفُ
مَا يَأْفِكُونَ * فَالْقَىٰ السَّحَرَةُ سَاجِدِينَ * قَالُوا

۱. «مَنْ ذَهَبَ يَريَ أَنْ لَهُ عَلَى الْآخِرِ فَضْلًا فَهُوَ مِنَ الْمُسْتَكْبِرِينَ فَقُلْتُ لَهُ إِيمًا يَريَ أَنْ لَهُ عَلَيْهِ فَضْلًا بِالْعَافِيَةِ إِذَا رَأَهُ مُرْتَكِبًا لِلْمَعَاصِي، فَقَالَ: هَيْهَاتَ هَيْهَاتَ فَلَعَلَّهُ أَنْ يَكُونَ قَدْ غَفَرَ لَهُ مَا أَتَى وَأَنْتَ مَوْقُوفٌ مُحَاسِبٌ أَمَا تَلَوْتَ قِصَّةَ سَحَرَةَ مُوسَىٰ» (الكافي، ج ۸، ص ۱۲۸).

۲. سورة شعراء (۲۶)، آیه ۴۱-۴۲.

أَمَّا بِرَبِّ الْعَالَمِينَ * رَبِّ مُوسَى وَهَارُونَ * قَالَ
 ءَأَمِنْتُمْ لَهُ قَبْلَ أَنْ ءَاذَنَ لَكُمْ إِنَّهُ لَكَبِيرُكُمُ
 الَّذِي عَلَّمَكُمُ السِّحْرَ فَلَسَوْفَ تَعْلَمُونَ لَأَقْطَعَنَّ
 أَيْدِيَكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ مِّنْ خِلَافٍ وَلَا صَلِّبَتَّكُمْ
 أَجْمَعِينَ * قَالُوا لَا ضَيْرَ إِنَّا إِلَىٰ رَبِّنَا مُنْقَلِبُونَ *
 إِنَّا نَطْمَعُ أَنْ يَغْفِرَ لَنَا رَبُّنَا خَطَايَانَا أَن كُنَّا أَوْلَىٰ
 الْمُؤْمِنِينَ ۱

(روز موعود فرارسید و همگی جمع شدند) موسی به ساحران گفت: «آنچه را می‌خواهید بیفکنید، بیفکنید!» آنها طناب‌ها و عصاهای خود را افکندند و گفتند: «به عزت فرعون، ما قطعاً پیروزیم!» سپس موسی عصایش را افکند، ناگهان تمام وسایل دروغین آنها را بلعید! فوراً همه ساحران به سجده افتادند. گفتند: «ما به پروردگار عالمیان ایمان آوردیم، پروردگار موسی و هارون!» (فرعون) گفت: «آیا پیش از اینکه به شما اجازه دهم به او ایمان آوردید؟! مسلماً او بزرگ و استاد شماست که به شما سحر آموخته (و این يك توطئه است)! اما به زودی خواهید دانست! دست‌ها و پاهای شما را به عکس یکدیگر قطع می‌کنم، و همه شما را به دار می‌آویزم!» گفتند: «مهم نیست، (هرکاری از دست ساخته است بکن)! ما به سوی پروردگاران بازمی‌گردیم! ما امیدواریم که پروردگاران خطاهای ما را ببخشند، چرا که ما نخستین ایمان‌آوردگان بودیم!»

به به چه ایمانی! اولش آرزوشون اینه که مزد مبارزشون بشه تقرب به فرعون. وقتی میان توی میدون، قسمشون قسم به عزت

فرعونه. کی باورش می‌شه اینا بشن یه آدمایی که ایمانشون ضرب المثل ایمانای قوی بشه؟ به قدری قوی که جاه و جلالی که پیش فرعون دارند رو رها کنن و حتی قطع شدن دست و پا رو هم تحمل کنن، به صلیب کشیده شدن رو هم بپذیرند؛ اما دست از ایمانی بردارن که چند دقیقه بیشتر نیست که اومده.

این روایت می‌گه اگه شما کسی رو دیدید در اندازه جادوگران فرعون؛ البته اون موقعی که توی دربار فرعون هستند، باز نمی‌تونید خودتون رو برتر از اونا بدونید. آقا من توی سپاه امام حسین علیه السلام هستم، می‌خوام خودم رو برتر از یکی از فرماندهان لشکر یزید بدونم. حُرّ بن یزید ریاحی رو می‌گم. من که دیگه برتر از اونم. مگه بدتر از اینم می‌شه که آدم بیاد در مقابل حجت خدا بایسته و دل زن و بچش رو هم بلرزونه. نه، نمی‌تونی خودت رو برتر از اون بدونی.

- تو کی هستی؟

- من سرباز لشکر امیر المؤمنین علی علیه السلام هستم.

- توی کدوم جبهه سربازی کردی؟

- جنگ صفین، جایی که خلیفا کم آوردن؛ ولی من تا مرز شهادت

جنگیدم. شهادت نصیبم نشد؛ اما جانباز جنگ صفین شدم. در

رکاب امیر المؤمنین علی علیه السلام.

- خب سؤالت چیه؟

- من تازه از جنگ برگشتم. هنوز زخم صورتم خوب نشده. می‌خوام

بدونم اجازه هست که من خودم رو برتر بدونم از دیگران؟

- الان سال چندم هجریه؟

- سال ۳۷ هجری.

- کمی صبر کن .

- تا کی؟

- ۲۴ سال .

- یعنی تا سال ۶۱ هجری؟

- دقیقاً .

- راستی نگفتی اسمت چیه؟

- شمر بن ذی الجوشن .

هر کی می خوای باشی، باش، خدا اجازه خودبرتربینی بهت نداده. امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود:

اگر قرار بود که خداوند اجازه تکبر به کسی از بندگانش بدهد، به خاصانی از میان پیامبران و اولیایش رخصت می داد؛ ولی خدای متعال، خودبزرگ بینی را برای آنان نمی پسندد و تنها به فروتنی آنان، راضی است. پس آنان هم [از روی فروتنی،] رخصت‌های خود را [در برابر او] بر زمین نهادند و چهره‌هایشان را در خاک مالیدند و بال‌های مهر و محبت خود را برای مؤمنان گسترانیدند.^۱

امکان نداره تکبر توی وجود کسی باشه و بتونه رشد کنه. طبق صریح روایات ما تکبر توی سیر و سلوک آدم، و حشتاک اثر منفی داره. اصلاً یکی از ریشه‌های اصلی کفر، همین تکبریه که ما راحت از کنارش رد می‌شیم. امام صادق علیه السلام فرمود:

۱. «فَلَوْ رَخَّصَ اللَّهُ فِي الْكِبْرِ لِأَحَدٍ مِنْ عِبَادِهِ لَرَخَّصَ فِيهِ لِخَاصَّةِ أَنْبِيَائِهِ وَأَوْلِيَائِهِ وَ لِكِنَّهُ شِبْحَانَهُ كَرِهَ إِلَيْهِمُ التَّكَابُرَ وَ رَضِيَ لَهُمُ التَّوَّاضِعَ فَالْصَّقُوا بِالْأَرْضِ حُدُودَهُمْ وَ عَقَرُوا فِي التُّرَابِ وُجُوهُهُمْ وَ حَفَضُوا أَجْنِحَتَهُمْ لِلْمُؤْمِنِينَ» (نهج البلاغه، خطبه ۱۹۲).

ریشه کفر، سه چیز است: حرص، تکبر و حسد.^۱

بعضی از صفات و کارها هستند که وقتی باشن، ارزش کارای خوب رو از بین می‌برن. یکی از این صفات تکبره. خطبه قاصعه امیرالمؤمنین علی علیه السلام واقعاً خطبه تکون دهنده‌ایه. حتماً اول تا آخرش رو بخونید. حضرت در بخشی از این خطبه فرمود:

از برنامه حضرت حق در رابطه با شیطان، عبرت بگیرید که اعمال طولانی و سخت‌کوشی او را برای یک لحظه تکبرتباه کرد، در صورتی که خداوند را شش هزار سال بندگی کرد که معلوم نیست از سال‌های دنیایی است یا سال‌های آخرتی [که هر روزش هزار سال دنیایی است]. چه کسی پس از ابلیس با آلوده شدن به گناهی چون گناه او، از عذاب حق، سالم می‌ماند؟ حاشا! خداوند، هرگز انسانی را به عملی وارد بهشت نمی‌کند که برای همان عمل، فرشته‌ای را از آن جا بیرون کرد. امر و فرمانش در حق آسمانیان و زمینیان، مساوی است و بین خداوند و احدی از بندگانش، سازش خاصی وجود ندارد، تا برای آن، آنچه را بر جهانیان حرام کرده، بر او مباح کند.^۲

شیطونی که از این راه زمین خورده، یقین بدونید که از همین

۱. «أصول الكفر ثلاثة: الجور و الاستكبار و الحسد» (الكافي، ج ۲، ص ۲۸۹).

۲. «فاعتبروا بما كان من فعل الله بإبليس إذ احتبط عمله الطويل و جهده الجهد و كان قد عبد الله ستة آلاف سنة لا يدري أ من سني الدنيا أم من سني الآخرة عن كبر ساعة واحد و فمن ذا بعد إبليس يسلم على الله بمثل معصيته كلاً ما كان الله سبحانه ليُدخل الجنة بشراً بأمر أخرج به منها ملكاً إن حكّمه في أهل السماء و أهل الأرض لو اجد و ما بين الله و بين أحد من خلقه هواده في إباحتهمي حرمته على العالمين» (نهج البلاغه، خطبه ۱۹۲).

راه هم ما رو زمین می‌زنه. کاری که خدا با شیطان کرد، برایش یه درس شد که اگه می‌خواهی کسی رو با هر اندازه عملی که داره، از درخونۀ خدا برونی، ببرش توی وادی تکبر. برای همینم هست که شیطان دائم برامون زمینۀ مقایسه ایجاد می‌کنه تا خودمون رو برتر از بقیه بدونیم.

هر وقت احساس کردید که زمینۀ مقایسه پیش اومده و می‌خواید خودتون رو با کسی مقایسه کنید، یقین داشته باشید که شیطان بغلتون نشسته و می‌خواد شما رو ببره به سمت خودبرتربینی. اون همه جا برای این کار آمادس. ازش غافل نشید.

یه بار دیگه به این جمله دقت کنید: «شیطان رو خودبرتربینی زمین زد. یقین بدونید که از همین راه هم ما رو زمین می‌زنه». شیطونی که معتقدۀ هیچی بالاتراز خودبرتربینی نمی‌تونه یه بندۀ مقرب‌ر و از خدا دور کنه، پس حتماً برایش برنامه داره. مگه می‌شه به تعبیر قرآن دشمن آشکار آدم باشه و تأثیر خودبرتربینی رو هم با همه و خودش لمس کرده باشه؛ اما برای این که بنده‌های خدا رو؛ حتی بنده‌های مقرب‌ر خدا رو به وسیله همین دام صید کنه برنامه‌ای نداشته باشه؟

نماز جماعت شرکت می‌کنید، می‌رید روضه، توی مهمونیا، سر کلاس، توی کوچه و خیابون، حتی توی محیط خونواده در برابر همسر، فرزند، برادر و خواهر و پدر و مادر؛ همه جا شیطان می‌خواد شما رو دچار مقایسه کنه تا مبتلا به خودبرتربینی بشید.

حجاب داری. یه مهمون میاد خونت یا به یه مهمونی می‌ری که هیچ اهمیتی به حجاب نمی‌دن، احساس می‌کنی از اونا برتری.

نماز می خونی. با کسی آشنا می شی که بی نمازه. احساس می کنی از اون برتری.

می ری روضه. اشک می ریزی. بغل دستیت پر و پرّه مداح نگاه می کنه و یه قطره اشکم نمی ریزه. تازه با بغل دستیشم حرف می زنه و این وسط باهاش بگو و بخند می کنه، احساس می کنی از اون برتری.

حواسه هست که غیبت نکنی. با کسی مواجه می شی که غیبت می کنه. احساس می کنی از اون برتری.

به فقرا کمک می کنی. رفیقت توی زندگیش هیچ جایی برای کمک به فقرا نداشته. احساس می کنی از اون برتری.

والله که چقدر زمینه خود برتر بینی توی زندگیا ما هست!!!!
خوش اخلاقیم، همسرمون بد اخلاقه. نمازمون رو اول وقت می خونیم، رفیقمون آخر وقت می خونه. نماز شب می خونیم، خانواده مون نماز صبحشونم قضا می شه. هر روز قرآن می خونیم، برادرمون ماهی یه بارم لای قرآن رو باز نمی کنه. همش زمینه مقایسه و همش زمینه خود برتر بینی.

متأسفانه توی تبیین مفاهیم دینی هم به قدری بد عمل کردیم که هنوز هم نمی دونیم کدوم عمل بدتر از کدوم عمله و کدوم بهتر از اون یکی. این بدتر و بهترش بیشترش سلیقه ای شده و تناسبی با چیزی که دین گفته نداره. برای همینم خود برتر بینی و از بین بردنش دغدغه خیلی از مذهبیا نیست. چرا؟ چون این خود برتر بینی رو زیاد بد نمی دوننش که هیچی، گاهی وقتا یه چیز طبیعی می دوننش. می گه خب معلومه من که حجابم رو رعایت

می‌کنم، بهتر از اون خانم بزرگ کرده هستم که یه عالمه مرد رو به گناه می‌ندازه، معلومه من که نماز می‌خونم، بهتر از اون هستم که نماز نمی‌خونه؛ پس چرا خودم رو گول بزنم؟
خدا نکنه گرفتارش تکبر بشیم که یه دُرّشم زیاده. رسول خدا ﷺ فرمود:

کسی که ذرّه‌ای کبر در قلبش باشد، هرگز وارد بهشت نخواهد شد.^۱

واقعاً این روایات عجیب و غریبه، مگه می‌شه به این راحتی از کنارش گذشت. یکی دو تا هم نیستند که آدم بتونه یه توجیهی براشون بیافه و از دستشون فرار کنه تا خیالش راحت بشه. امام صادق علیه السلام هم فرمود:

در جهنّم، یک وادی برای متکبران است که به آن، «سقر» می‌گویند که از شدّت حرارتش به خداوند ﷻ شکایت می‌کند و از خدا می‌خواهد که اجازه تنفس به او بدهد و وقتی نفس می‌کشد، جهنّم، شعله می‌کشد.^۲

کاش خودمون، خودمون رو معاینه می‌کردیم و می‌فهمیدیم که چرا به راحتی از کنار این روایات می‌گذریم.
خیلیا ناله می‌کنن از این که چرا ما عبادت می‌کنیم؛ اما نتیجه‌ای از عبادتمون رو توی روح و روانمون نمی‌بینیم؛ مثلاً می‌گن مگه

۱. «أَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ مَنْ فِي قَلْبِهِ مِثْقَالُ حَبَّةٍ مِنْ حَرْدَلٍ مِنْ كِبَرٍ» (وسائل الشیعة، ج ۱۶، ص ۷).

۲. «إِنَّ فِي جَهَنَّمَ لَوَادِيًّا لِّلْمُتَكَبِّرِينَ يُقَالُ لَهُ سَقْرٌ شَكَا إِلَى اللَّهِ ﷻ شِدَّةَ حَرِّهِ وَ سَأَلَهُ أَنْ يَأْذَنَ لَهُ أَنْ يَتَنَفَّسَ فَتَنَفَّسَ فَأَحْرَقَ جَهَنَّمَ» (الکافی، ج ۲، ص ۳۱۰).

نباید نماز خوندن ما رو آرام کنه؛ اَمّا چرا نماز می خونیم و آرام نمی شیم؟ یکی از دلایل اصلی نتیجه بخش نبودن عبادتای ما همینه: ما خودمون رو بهتر از یه عده می دونیم. وقتی هم که دو تا کار خوب می کنیم که دیگه هیچی، کسی نمی تونه جلودارمون باشه. عبادتی که همراه با تکبر باشه یا خودش باعث تکبر بشه عبادت واقعی نیست تا بخواد شما رو آرام کنه.

در باره تکبر روایات خیلی سنگینی داریم که بعضیاشو آوردم؛ اَمّا شاید خلاصه همه روایاتی که در باره کبر هست رو بشه در یه جمله خلاصه کرد: «آدمی که خودش رو بهتر از بقیه می دونه، هیچ راهی به خدا نداره تا وقتی که از این حال بیرون بیاد».

بنده الان نمی خوام در باره ابعاد مختلف خودبرتر بینی حرف بزنم. می خوام بگم برای درمان کبر راه حل های مختلفی وجود داره؛ اَمّا یه راه کار بیشتر از همه راه کارها به درد می خوره؛ ولی نمی دونم چرا کمتر در بارش بحث شده. اون راه کار اینه: برای این که هیچ وقت و هیچ وقت خودت رو برتر از دیگران نبینی، باید بزرگی خدا رو درک کنی. کسی که خدا رو بزرگ می بینه، به قدری خودش رو کوچیک می بینه، به قدری کوچیک می بینه، به قدری کوچیک می بینه که اصلاً نمی تونه بین خودش و دیگران مقایسه ای کنه و بعد بگه من بهترم.

خدا بی نهایته. یک، میلیون، میلیارد، تریلیارد پیش بی نهایت، همه کوچیکن، همه هیچن. اگه تریلیارده خودش رو بزرگ ببینه، برای اینه که بزرگی بی نهایت رو درک نکرده.

اصلاً آدمی که عظمت خدا رو حس می کنه، خودش رو با کسی

مقایسه نمی‌کنه. مگه عظمت خدا اجازه مقایسه به آدم می‌ده؟ درک بزرگی خدا خوبیش اینه که ریشه خودبرتری بی‌رو می‌زنه. تو اول باید خودت رو با بقیه مقایسه کنی تا خودت رو بزرگ ببینی، وقتی مقایسه نکردی که اصلاً خودبرتربینی معنا پیدا نمی‌کنه. درک بزرگی و عظمت خدا به طور کلی تو رو از وادی مقایسه بیرون می‌کشه.

خدا رو بزرگ ببین. بزرگیش رو در حد بی‌نهایت بفهم. اون موقع می‌بینی با فکر کردن به خدای بی‌نهایت دیگه نمی‌شه به هیچ عددی فکر کرد. عدا تا وقتی می‌تونن با هم مقایسه بشن و مسابقه بدن که پای بی‌نهایت وسط نباشه. وقتی بی‌نهایت اومد، همه عدد می‌شن صفر.

همین الان به مقدار روی این فکر کنید ببینید اصلاً میشه کسی بزرگی بی‌نهایت خدا رو درک کرده باشه و خودش رو با کسی دیگه مقایسه کنه؟

یکی به میلیون داره و یکی صد میلیون. صد میلیونیه داره فخر می‌فروشه به یه میلیونیه. یه دفه به آدمی میاد وسط که ثروتش از تریلیارد تریلیارد گذشته. این جا دیگه بساط مقایسه جمع می‌شه. هر دو تایی اینا خودشون رو فقیر می‌بینن در برابر این آدم. اصلاً دیگه صد میلیونیه نمی‌تونه احساس کنه بیشتر از یه میلیونیه پول داره. همه حرف بنده در باره این مسئله، روایتیه که از امام حسن مجتبی علیه السلام نقل شده:

سزاوار نیست کسی که بزرگی خدا را می‌شناسد،

خودبزرگ بین باشد.^۱

این که می بینید اولیای الهی با همه عظمتی که دارن، وقتی به بنده های خدا می رسن، متواضعانه برخورد می کنن، فکر نکنید اینا دارن نمایش تواضع رو بازی می کنن، نه، این تواضع به خاطر درکیه که از عظمت و بزرگی خدا دارن. اصلاً نمی شه وقتی خدای بزرگ حاضر و ناظره، من داشته هام رو به رخ بکشم و خودم رو به خاطر اون داشته ها برتر ببینم.

هر وقت زمینه مقایسه براتون پیش اومد، سریع خودتون رو با خدا مقایسه کنید. خیلی زود خودبرترینی تبدیل می شه به احساس فقر، خیلی زود. اصلاً خجالت می کشید که بخواید خودتون رو مقایسه کنید با کسی دیگه. همه فقیریم، همه بدون استثنا.

يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ

الْحَمِيدُ.^۲

ای مردم! شما (همگی) نیازمند به خدائید تنها
خداوند است که بی نیاز و شایسته هرگونه حمد و
ستایش است!

من بزرگم بزرگ

به قدری که هر چه می گردم

کمتر پیدا می کنم بزرگ تر از خودم را.

۱. «فَأِنَّهُ لَا يَنْبَغِي لِمَنْ عَرَفَ عَظَمَةَ اللَّهِ أَنْ يَتَعَاطَمَ» (تحف العقول، ص ۲۲۷).

۲. سوره فاطر (۳۵)، آیه ۱۵.

بزرگ به اندازه‌ای که احساس می‌کنم
عالم باید در برابر من قد خم کند
این قدر بزرگم من.

اصلاً کسی هست
که خیالِ بزرگ‌تراز من بودن
در سرش افتاده باشد.
کیست؟ کجاست؟ چرا نمی‌بینمش؟

من برای دیدن همه
باید سرم را پایین بیندازم
و یا بنشینم و آنها را تماشا کنم
و همه باید برای دیدن من
سر بلند کنند
به اندازه‌ای که
کلاهشان روی زمین بیفتد.
این قدر دست نیافتنی هستم من.

آقای من!
اینها خیالاتی است
که در بارهٔ خودم دارم
و بی‌کم و کاست دارم
برای تو نقل می‌کنم

به این امید
که راه چاره‌ای بگذاری در برابرم.

بگو چطور می‌شود
تو با این همه عظمت
حتی ذره‌ای بوی کبر هم ندهی
ولی من با این همه پستی
از همه وجودم تعفن کبر به پاخیزد؟

تو خودت همانی که
وقتی کسی در برابرت می‌ایستد
وجودش می‌شود همه حس حقارت.
در کنار تو
حتی خیال بزرگی هم به سر نمی‌زند
اما تو در درون خویش
چنان خودت را هیچ می‌انگاری
که اگر کسی نداند
گمان می‌کند کوچک‌ترین بنده خدایی.

من این حرف‌ها را
اگر چه بر زبان جاری می‌کنم، نمی‌فهمم.
من اگر ذره‌ای از فضایل تو را داشتم
خودم را از خدا هم بزرگ‌تر می‌دیدم

و شاید ادعای خدایی
ورد علی الدوام می شد.
فاصله تو تا خدا
به قاب قوسین او آدنی هم که می رسد
باز هم گویی
دورترین بنده خدایی
و از همه جرمت سنگین تر.

من وقتی از قضا نمازی را در دل شب می خوانم
حتی اگر بارگناه جن و انس هم
روی دوشم باشد
احساس می کنم
بهشت به هر کسی نرسد
بهره من خواهد شد
و دیگر چه کسی فاصله اش
نزدیک تر از من به خداست؟

کمی برایم حرف بزن.
باز کن گره این کلاف سردرگم را.
تو بزرگی ولی خودت را بزرگ نمی بینی.
من کوچکم ولی خودم را بزرگ می بینم.
شنیده ام که می گویند
تو به قدری غرق خدای خویشی

که کوه‌ها هر اندازه رفیع
دژه‌ای هم به حساب نمی‌آید در مقابل نگاهت
و دریاها هر اندازه بی‌انتها
قطره هم دیده نمی‌شود
بزرگی‌های عالم همه را که روی هم بگذارند
پیش خدای تو هیچ‌اند هیچ.
من می‌خواهم خدایم را بزرگ ببینم.
تو نشان بده این خدای بزرگ را
که سخت محتاج دیدن این خدا هستم.